بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری

11/11/94 اصول عملیه - برائت - برائت شرعیه - روایات دال بر برائت شرعیه - حدیث حجب

**ادله برائت (آیه حجب)**

**کلام شهید صدر نسبت به آیه**

در مورد کلام شهید صدر در مورد آیه حجب صحبت می کردیم. ایشان در پاسخ این اشکال که این حجب بما انه نسب الی الله، مراد حجبی هست که اصلا خداوند بیان نکرده باشد. نه بیان کرده باشد به جهت عوامل خارجیه به ما نرسیده باشد. خب شهید صدر سه مطلب در پاسخ این گفته بودند. یک پاسخ بود ولی سه نکته گفته بودند که ما بحث می کردیم. یک نکته اینکه فرموده بودند اینجا مراد از حجب، مراد از نسبت حجب به خداوند بما انه خالقٌ است نه بما انه مولا است. وقتی بما انه خالقٌ بود اطلاقش مواردی را که خداوند بیان کرده باشد و به جهت اسباب طبیعی پنهان شده باشد آن موارد را هم شامل می شود. بله مواردی را که بین بیان خداوند و خفاء بیان در نزد عباد اراده فاعل مختاری واسطه شده باشد اینجا به خدا نسبت داده نمی شود. ولی اگر عوامل طبیعی مثل سوخته شدن کتاب و غرق کتاب و امثال اینها باشد این موارد را شامل می شود. وقتی این موارد را شامل شد، به جهت مواردی که نسبت به اخفاء ظالمین باشد با عدم قول به فصل این مطلب را تمام می کند. بعد فرموده بودند که خب تناسبات حکم موضوع گاهی اوقات اقتضا می کند که مراد از یک فعلی که به خداوند نسبت د اده می شود بما انه مولا باشد. مثل مواردی که امر وارد شده است مردد بین اینکه ارشادی است یا مولوی است که اینجا حمل به مولویت می شود. ولی در ما نحن فیه همچین مطلبی وجود ندارد. بنابراین ما حمل به مولویت نمی کنیم اطلاق جریان اقتضا می کند که در همه موارد حکم ساقط باشد. این چهارچوبی هست که این اشکال را ایشان طرح می کند. ما اشکال می کردیم که اولا در واقع ما در سه مرحله اینجا اشکال کردیم. یک اشکال به آن اشکال در واقع یک مقداری شکلی بود. به آن ضمائم استدلال و یکی به اصل استدلال اشکال می کردیم. اما ضمائم اینکه حمل امر بر مولویت را به تناسبات حکم موضوع مستند کرده اند گفتیم این چه وجهی دارد تناسبات حکم موضوع چون هم صدور امر از مولا

بماهو مولا متناسب هست و هم مولا بما مرشد. تناسبات حکم موضوع یکی از این دو را تعیین نمی کند. اینجا البته یک توضیحی عرض کنم و آن این است که البته ممکن است بحث حمل امر بر مولویت را به ادله دیگری مستند کنیم بحث این بود که تناسبات حکم موضوع این وسط چه کاره است؟ چرا این را مربوط به بحث تناسبات حکم موضوع ایشان دانسته است؟ نمی خواستیم اصل آن بحث را بررسی کنیم. یک وجهی به ذهنم رسید که شاید ایشان اینجور می خواهد بگوید خب اصلا کلام وافی به بیان این مقصود نیست ولی خب ممکن است ایشان بگوید که کأنه امر صدورش از مولا متناسب تر است از صدورش از مرشد. تناسب بیشتری دارد با مولویت مولا تا با مرشدیت مولی. وقتی تناسب بیشتری داشت، وقتی یک جمله ای به کار برده شود و قرینه ای نباشد اطلاق مقامی اقتضا می کند که بر آن چیزی حمل شود که معونه کم تری می برد. کأنه ارشادیت یک معونه زائدی می برد. و اگر قرینه ای بر ارشادیت نباشد، تناسب بیشتری که امر با مولویت مولی دارد اقتضا می کند که حمل بر مولویت بشود. مثلا ایشان می خواهند اینجوری تقریب کنند. حالا درست یا نادرست دیگه باید در جای خودش این بحث بررسی شود. خب این یک توجیهی برای کلام مرحوم شهید صدر که آن اشکال ما به آن شکل بدوی بر آن وارد نمی شود.

ما یک اشکال دیگری مطرح می کردیم اینکه ایشان می فرماید که اینجا قرینه ای بر مولویت ندارد چرا ندارد؟ اینجا بحث سر این هست که فهو موضوع عنهم یعنی تکلیف ندارند. حالا این مفاد یا به دلالت مطابقی استفاده می شود تکلیف نداشتن، یا به دلالت التزامی استفاده می شود. ولی این اشکال وارد نیست به دلیل اینکه مجرد اینکه محمول مربوط به دایره تشریعیات و مولویت مولی هست لازمه اش این نیست که موضوع هم به آن دایره مربوط باشد. مثلا ما می گوییم آن چیزی که خداوند قدرت عباد را از او سلب کرده است تکلیف نسبت به او ندارد. سلب قدرت ربطی به مقام مولویت مولی که ندارد. به جنبه تکوینی خدا دارد. ما اشتباه کردیم که محمول را قرینه قرار دادیم پس موضوع هم حتما مربوط به مقام مولویت است این اشکال وارد نیست. خب این هم دو نکته. این دو اشکال را می شود یک جوری پاسخ داد.

اما اشکال اصلی ما اشکال به اصل تقریب بود. حالا من یک مقداری بیشتر کلام آقای صدر را توجیه کنم تا ببینیم اصل این تقریب تمام هست یا نیست. ببینید ما در واقع سه صورت در ما نحن فیه هست. یکی شبهات حکمیه ای است که به دلیل اخفاء ظالمین آن چیزی که به عباد نرسیده است سه شکل دارد. یکی از شبهات موضوعیه است و وجه نرسیدن بیان به افراد اخفاء ظالمین است. یکی دیگر اینکه در همین شبهات حکمکیه وجه اخفاء ظالمین مربوط به عوامل طبیعی هست مثل از بین رفتن کتاب و امثال اینها که خب خیلی نادر هست. یک صورت دیگری هم هست در شبهات موضوعیه. در شبهات موضوعیه هم خب معمولا افراد علم به چیز ندارند و این ربطی هم به اخفاء ظالمین ندارد. نمی دانم این خمر است یا خل است. شبهات موضوعیه است دیگر نمی داند حالا وجودی یا تحریمی است. یا پاک یا نجس است ربطی به اخفاء ظالمین امثال اینها ندارد. بنابراین اگر شما بگویید که به دلیل ندرت آن موردی که در شبهات حکمیه به جهت غیر اخفاء ظالمین حکم واصل نشده است آن را نباید ملاک قرار داد اینجا شبهات موضوعیه هم در کار است. بنابراین مجموعه مواردی که در شبهات موضوعیه و شبهات حکمیه شارع مقدس اینجا حکم را، حکم به معذوریت کرده است خب موارد زیادی است و این موارد اقتضا می کند که نفس عدم علم عذر باشد. نفس عدم علم، با القای خصوصیت آن موردی که به جهت اخفاء ظالمین هم هست آن را ما مثلا ضمیمه می کنیم. این مثلا توجیه کلام شهید صدر باشد.

ولی به نظر می رسد که مشکل است که ما این کلام را بپذیریم چون بعد از اینکه آن موردی که به جهت غیر اخفاء ظالمین در شبهات حکمیه بیان شارع نرسیده است خیلی نادر است اصلا وجود دارد یا ندارد خیلی روشن نیست که آیا مواردی هست که به جهت اینکه عوامل طبیعی زلزله ای سیلی آمده است و آن کتاب را از بین برده است اینها آیا هست یا خیر. این که ما خارجا می بینیم حتی، یک سری موارد به جهت تقیه و اینها ائمه بیان نکرده اند یا ائمه بیان کرده اند و روات آن را منتقل نکرده اند. این یک سری. یک سری موارد هم در طول تاریخ به جهت ظلم ظالمین کتاب سوزی هایی که رخ داده است. آتش سوزی هایی که نسبت به شهر ها صورت گرفته است. مثلا مغول و امثال اینها می گوید که نیشابور را دورش را خاک بستند و کل شهر را آب بستند. این جور چیزها که کل نیشابور که بعد از بغداد دو

تا شهر مهم در امپراتوری اسلامی بود ری و نیشابور. نیشابور از صفحه روزگار محو شد که به خاطر همین بسیاری از کتاب هایی که مربوط به آن ناحیه مشرق زمین هست اصلا از بین رفت. مثلا کتاب های عیاشی در ما و در میان عامه مثلا کتاب تاریخ نیشابور حاکم نیشابوری که خیلی کت اب مهمی بوده است آن ها دیگر از بین رفتند و یک نقلیاتی از آن کتاب ها در کتاب های دیگر وجود دارد. خب این بله ولی اینها همه شان عوامل انسانی است اینکه یک عامل طبیعی غیرانسانی در آن انسان دخالت نداشته باشد باعث شده باشد که آن بیانات شارع یا مثلا به خاطر منع ازکتابت حدیثی که خلفاء کردند احادیث منتقل نشده است. آن چیزهایی که ما خارجا می بینیم همه اینها است. اما یک چیز نادری که من نمی دانم اصلا وجود خارجی دارد یا ن دارد این است که خیلی نمی شود روی آن در شبهات حکمیه نسبت به آن مواردی که اصلا به جهت غیر اخفاء ظالمین اگر وجود هم داشته باشد بسیار نادر است نمی شود آن را خیلی در این بحث داخل کرد. وقتی که چنین شد، عدم قول به فصل اینجا نمی شود گفت. اینکه در شبهات حکمیه در مواردی که اصلا بیان نشده است، برائت جاری شود و در شبهات موضوعیه برائت جاری شود این دو مورد متفق علیه است. بحث در شبهات حکمیه است که آیا برائت در آنها حالا آن هم خصوص شبهات مثلا وجوبیه، شبهات تحریمیه مثلا. بحث در خصوص شبهات حکمیه ای است که شارع بیان کرده است و به ما نرسیده است. این را ما بخواهیم با عدم قول به فصل قائل بشویم خیلی دشوار هست باید بگوییم چون اطلاق دلیل آن مورد نادر کالمعدومی که به جهت غیر اخفاء ظالمین بیان شارع در شبهات حکمیه به ما نمی رسد آن را شامل می شود و بعد از آن بخواهیم القای خصوصیت آن اصلا، بلکه در اینجور موارد به طور طبیعی اگر بگوییم که ملاکش احد الامرین هست یا شبهات موضوعیه بودن که خودش موضوع برائت هست یا به خاطر اینکه شارع بیان نکرده است اصلا این داخل در ما سکت الله است این روشن تر از این است که بگوییم این هر دو مورد را می گیرد و بعد از القای خصوصیت بخواهیم این موارد را شامل کنیم. این است که به نظرم پاسخ مرحوم شهید صدر به نظر پاسخ تامی نمی رسد در اینجا. البته شهید صدر یک پاسخ دیگری خودشان مطرح می کن ند و آ ن پاسخ، یعنی یک اشکال دیگری به این روایت مطرح می کنند و آن اشکال، اشکال خیلی خوبی است و آن اشکال

این است که اینجا دلیل ظهور ندارد که ما حجب الله علمه عن العباد ایپن است که عباد انحلالی ملاحظه شده است. هر کسی اگر علمی محجوب باشد از او مرفوع است. بعد یک ان قلت و قلتی می کنند که حاصلش این است که مجرد اینکه محمول ما که فهو مرفوع عنهم انحلالی است و هر شخصی در موردش تکلیف و عدم تکلیف به نحو استقلال مطرح است لازمه اش این نیست که موضوع هم انحلالی باشد. هیچ مجرد انحلالی محمول، انحلالی بودن موضوع را به دنبال نمی آورد. به تعبیر دیگر انحلالی بودن جزاء شرط انحلالی بودن شرط را نمی آورد. این می گوید اذا وُضِعَ علم شیء عن العباد فالتکلیف مرفوع عن العباد. این جمله دوم فالتکلیف مرفوع عن العباد اگر انحلالی باشد لازمه اش این نیست که جمله شرط هم انحلالی باشد به اینها ارتباطی ندارد. بعد یک ان قلتی مطرح می کند ایشان که اگر اینجوری هست چطور شما در حدیث رفع که رفع ما لا یعلمون هست می گویید به نحو انحلالی است و این اشکال را آنجا مطرح نمی کنید. آنجا بگویید رفع ما لا یعلمون یعنی آن چیزی که از کل امت، کل امت نمی دانند. این بعد آنجا دو جواب مطرح می کنند. برای اینکه چرا این اشکال در حدیث رفع نمی آید. یک جواب این هست که این که آیا انحلالی است یا انحلالی نیست بسته به شیوه تعبیر دارد. عرف از بعضی تعبیرات انحلال می فهمد و از بعضی تعبیرات انحلال نمی فهمد. در روایت حجب، حجب به خدا نسبت داده شده است. ما حجب الله علمه عن العباد. خب این حجب الله چون حجب به خدا نسبت داده شده است ممکن است بگوییم مراد عدم صدور بیان از شارع هست یعنی جایی که بیان از شارع صادر نشده باشد و از عباد آن را شارع حجب کرده باشد این مرفوع است. ولی آن جا ما لا یعلمون هست. نسبت به وصف شخصی بندگان هست. یعنی آن چیزی که بندگان نمی دانند. آنجایی که وصف شخصی بندگان را گفته است ما لا یعلمون این ظاهرش این است که تک تک بندگان مراد هست نه عدم بیان هست. به تعبیر دیگر حالا من عرض می کنم آن این است که ولو لازمه عدم علم عباد، عدم صدور بیان هست ولی ظاهر دلیل این هست آن چیزی که اینجا موضوعیت دارد خود عدم علم عباد هست. نه عدم صدور بیان. ما حجب الله علمه عن العباد ظاهرش این است که اینکه خداوند این علم را در اختیار عباد نگذاشته است این دخالت دارد. خب خداوند علمش را از عباد پنهان کرده است یعنی اینکه بیان نکرده

است شارع. ولی وقتی به وصفی که عباد دارند نگاه کنیم این وصف به ارتکاز عقلائی آن چیزی که در رفع مسئولیت دخالت دارد علم تک تک عباد هست. علم و عدم علم تک تک عباد هست. اگر هر کسی علم داشته باشد مسئولیت در قبال علم دارد و علم نداشته باشد مسئولیت در قبال علم ندارد بنابراین نمی شود این دو تا را با هم دیگر مقایسه کرد. خب حالا دیگر این بیان من خیلی برایم واضح نیست خب ادعا ایشان می خواهند بکنند که ما لا یعلمون ظاهرش این هست که تک تک اشخاص است. خب اگر کسی برایش این مطلب واضح بود که ما لا یعلمون به نحو تک تکی هست و امثال اینها بله ولی من خیلی واضح، درست است فرق است نمی خواهم انکار کنم که ما حجب الله علمه عن العباد روشن تر هست که احتمال اینکه مراد عدم بیان باشد ولی رفع ما لا یعلمون ما بگوییم که مراد از ما لا یعلمون یعنی آن چیزی که هیچکس نمی داند. که لازمه اینکه که هیچ کس نمی داند این است که خب بیان نشده است که هیچ کس نمی داند. خب ای امت اگر چیزی را هیچ کدامتان ندانستید تکلیفی ندارید. هیچ کدامتان ند انستید یعنی شارع بیان نکرده است که هیچ کدامتان نمی دانید. این حالا

سوال: رفع عن امتی...

پاسخ: نه آن رفع عن امتی که انحلالی است. رفع عن امتی از تک تک منحل می شود آن محمول قضیه است. بحث این است که در مورد موضوع قضیه که ما لا یعلمون یعنی ما لا یعلمون کل عباد بما هو کل من حیث المجموع ملاحظه شده است، یا هر شخصی جداگانه اگر نداند تکلیف از گردنش ساقط است. این دیگر خیلی نمی شود برهان و استدلال اقامه کرد. من خیلی واضح انکار نمی کنم کلام شهید صدر را ولی خیلی برایم واضح نیست که بتوانیم به این بیان به عنوان یک بیان خیلی قوی بشود استدلال کرد. اما استدلال دومشان بد نیست. به خصوص آن استدلال را با استدلال اول ضمیمه کنیم مجموعا می شود یک پاسخ خوبی در نظر گرفت. استدلال دوم آدم ذکر کند و استدلال اول را هم به عنوان مؤید ضمیمه کند می شود. آن این است که سایر قطعات این روایت آنها همه انحلالی است. ماضطروا علیه، ما اخطأوا، تمام قطعات دیگر حدیث رفع، ما لا یطیقون آنها اینکه کل عباد قدرت نداشته باشند دخالت ندارد. در مورد هر کسی هر چیزی را که به آن قدرت ندارد تکلیف

نسبت به او ندارد. هر چیزی را که خطا کند تکلیف نسبت به او مرتفع می شود. هر چیزی را که مورد اکراه قرار گیرد آن تکلیف نسبت به او ساقط می شود و سایر قطعات روایت هم همین جور هست. این یک وحدت سیاق اقتضا می کند که ما لا یعلمون هم همین معنا باشد این به نظر قرینه خوبی می آید که این را بیان کرده است. بنابراین نمی شود بین حدیث حجب و حدیث رفع ملازمه ای قرار داد. این بیان بیان خوبی است. اینجا شهید صدر بنابر نقل آقای هاشمی گویا در دوره بعد از این بیان برگشته اند و دلالت این روایت حجب را پذیرفته اند. ایشان بیانی دارند که محصل آن این هست که جایی که شارع بیان نکرده است معنایش این است که مصلحت در حدی نبوده است که به اصطلاح الزام آور باشد و امثال اینها. بنابراین اجازه بدهید عین عبارتش را بخوانم. ایشان می گوید که

ما یکون المولی

می گوید

ان اراده حجب الشارع بما هو شارع بعید فی نفسه غیر مناسب مع السیاق الحدیث اذ ما یکون المولی بنفسه فی مقام اخفائه من تکالیفه لا یکون فی معرض توهم مسئولیت العباد عنها و یکون عرفا مناقض مع فرض المسئولیه و العداله. فیکون مفاد الحدیث علی هذا کأنه الاخبار بالثبوت احد الضدین بانتفاء الاخر و هو مستهجن عرفا

بنابراین می گوید استدلال تام است. آقای هاشمی در پاورقی اشاره می کنند که در آیه قرآن لا تسئلوا عن اشیاء تبد لکم تسؤکم از آن استفاده می کنیم که بعضی چیزها را با وجود اینکه شارع بیان نکرده است افراد اصرار داشتند که در مورد اینها سوال کنند و امثال اینها. پس بنابراین مانعی ندارد که این ناظر به چیزهایی باشد که اصلا بیان نشده است. آیه ای که آقای هاشمی در حاشیه آورده اند بحث هایی دارد که اصلا مفادش چیست. لا تسئلوا عن، البته ایشان به جهت ذیلش اشاره دارد که می گوید که امت های قبل هم درخواست هایی شبیه این را کردند و بعد از او ثم اصبحوا بها کافرین و امثال اینها. کأنه گاهی اوقات بعضی از مکلفین خودشان برای خودشان دردسر ایجاد می کنند. اینجور نیست که چیزی که شارع بیان نکرده باشد مکلفین در صدد این نیستند که نسبت به آنها چیز کنند. بنابراین مانعی ندارد

شارع می گوید که شما نسبت به آن مسئولیت ندارید دیگر دنبال سؤالش هم نباشید و بروید پی کارتان و سؤال هم نکنید. این آیه شریفه بحث هایی دارد که لا تسئلوا من اشیائ شأن نزولش چیست. بعضی ها می گویند که شأن نزولش این است که یک کسی پرسید که، کسی به نام عبدالله پرسید که،در مورد نصبش بحث بود که پدر من چه کسی است. از پیغمبر پرسید من أبی؟ پیغمبر پرسید قذافه. و خب می گوید حالا برای چه سوال می کنی قانون شرعی این است که الوعد للفراش و لله للحجر و حالا بفهمی این کسی که پدر اسمی شما هست و به حسب حکم ظاهرش هم پدر شما هست پدر شما نیست این چه انگیزه ای دارید از این سوال کردن و اینها. این اصلا در مورد شبهه موضوعیه اینجوری بعضی ها مطرح کرده اند. بعضی ها احتمالات دیگری داده اند و امثال اینها و آن ذیل آیه را هم به جاهای دیگری زده اند. مثلا زده اند به اینکه قوم صالح درخواست ناقه کرده اند ولی بعد عمل نکرده اند به آن ناقه و امثال اینها. این انگیزه های دیگری گاهی اوقات وجود دارد در یک سری سوال کردن و امثال اینها این است که سوال می کنند. خیلی پای این آیه را وسط نکشیم بهتر است. ولی اصل مطلب ایشان درست است. و شیخ قبلا تعجب است که آقای صدر این را مطرح کرده است. خود شیخ این را توضیح داده است. در رسائل این مطلبش هست می گوید این مفاد ما سکت الله است. ما سکت الله و ایشان خب این روایت می گوید بعضی چیزهایی هست که خدا سکوت کرده است شما برای خودتان تکلیف نکنید. تکلیف برای خودتان درست نکنید که ما توضیح دادیم که بعضی وقت ها عباد یک سری چیزهایی هست که مقتضی حکم وجود دارد ولی شارع بیان نکرده است می گوید شما مقتضی چی کار دارید این که شارع بیان نکرده است خب یعنی اگر هم مقتضی بوده است مانعی اینجاوجود داشته است بیان نکرده است چرا برای خودتان شعر می گویید. به قول معروف سری که درد نمی کند دستمال نمی بندند. این می تواند ناظر به این مطلب باشد و آن مطالبی که خود شیخ بیان کرده است خب خیلی روشن هست و تعجب است که چطور آقای صدر به این کلام شیخ توجه نکرده اند که بعد اینجور اشکال می کنند خب این معنایش این هست که چیزهایی که ما سکت الله هست، بعضی ها در صدد این هستند نسبت به آنها برای خودشان تکلیف ایجاد کنند. روایت می فرماید که ما سکت الله شما دیگر

مسئولیت ندارید و وقتی مسئولیت ندارید دیگر دنبال چه می گردید برای چه می آیید سؤال کنید. پس بنابراین ربطی به این بحث ندارد. خب این را در دوره بعد آقای صدر چون تقریرات آقای هاشمی مال دوره بعد است ممکن است مال دوره بعد باشد. ولی در دوره ای که آقای حائری آن تقریراتش را نوشته است طبق این مطلب ایشان درست تر و صحیح تر است که به این روایت نمی شود استدلال کرد بر حجب. خب این این مطلب.

سوال: ما سکت الله را نمی شود گفت بیان کرد شارع که حجب هست و نمی گوید. یعنی حکم در ما سکت الله حکمی نیست. شارع بیان نکرده است در لوح محفوظ. ولی در حجب ....

پاسخ: فرقی ندارد. حکمی که در لوح محفوظ هست که چیزی ندارد منشأ اثری نیست یعنی اثری ندارد.

سوال: اثرش این هست که ... زنده می شود. حکم هست

پاسخ: آن حکم ها لازم الرعایه نیست. اما آن بحثی را که ما قبلا مطرح کردیم که مفاد ما حجب الله چیست. این ما حجب الله به نظر می رسد که اصلا ربطی به این ندارد آن که خب قبلا بحثش گذشت. ولی نکته ای که می خواهم عرض کنم این نکته است که آیا یک بحثی را مطرح کردیم در مورد اینکه اگر روایت مربوط به این بحث باشد، آیا اینجا مفاد روایت چیست؟ مفاد روایت این هست که تکلیف را شارع برداشته است یا مؤاخذه نسبت به او را برداشته است. این مطلبی را که اینجا مطرح می کردیم که موضوع مراد از موضوع عنهم چیست؟ من یک مقدار دیگری در این بحث دقت کردم و موارد استعمال را هم دیدم، دیدم که اولا موارد استعمال انقدر زیاد نیست که ما بتوانیم از موارد استعمال چیز خاصی در مورد این روایت به دست بیاوریم. و اینکه یک چند موردی دیگر یادداشت کرده ام. حالا قبلا هم یک سری موارد را آن دفعه هم گفتم که مثلا حالا این مورد های جدیدی که یادداشت کرده را عرض کنم. در این روایت هست که می گوید که

**إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی أَعْطَی مُحَمَّداً ص شَرَائِعَ نُوحٍ وَ إِبْرَاهِیمَ وَ مُوسَی وَ عِیسَی التَّوْحِیدَ وَ الْإِخْلَاصَ وَ خَلْعَ الْأَنْدَادِ وَ الْفِطْرَةَ وَ الْحَنِیفِیَّةَ السَّمْحَةَ لَا**

**رَهْبَانِیَّةَ وَ لَا سِیَاحَةَ أَحَلَّ فِیهَا الطَّیِّبَاتِ وَ حَرَّمَ فِیهَا الْخَبِیثَاتِ وَ وَضَعَ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِی کَانَتْ عَلَیْهِمْ**

ظاهر با توجه به قبل و بعد این است که مربوط به این هست که تکلیف نسبت به اینها ندارد.

**فَعَرَّفَ فَضْلَهُ بِذَلِکَ ثُمَّ افْتَرَضَ عَلَیْهَا فِیهَا الصَّلَاةَ وَ الزَّکَاةَ**

آنها را ندارد این تکلیف ها را از گردنشان برداشته است. ثم افترض علیها فیها الصلاه. یا

**قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ وَضَعَ عَنْ ذِمِّیٍّ خَرَاجاً أَوْجَبَهُ اللَّهُ تَعَالَی عَلَیْهِ فَقَدْ خَانَ اللَّهَ تَعَالَی وَ رَسُولَهُ وَ جَمِیعَ الْمُؤْمِنِینَ**

این ظاهرا آن همان مرحله وضع است. یا تعبیرات دیگر.

**إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَضَعَ عَنِ النِّسَاءِ أَرْبَعاً الْإِجْهَارَ بِالتَّلْبِیَةِ وَ السَّعْیَ بَیْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ یَعْنِی الْهَرْوَلَةَ وَ دُخُولَ الْکَعْبَةِ وَ اسْتِلَامَ الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ**

این تعبیرات را دارد که مربوط به وضع تکلیف است ولی انصافش این است که اینها دو سه مورد خیلی من هر چه گشتم تعبیرات خیلی زیادی پیدا نکردم. در آن جلسه هم دو سه تا عبارت آوردیم. از موارد اسعمال چیزی از آن در نمی آید. خود آن استدلالاتی هم که ما می کردیم به نظرم خیلی استدلالت تعیین کننده ای نبود. ببینید ما اصل بحث این است که اولا ما حجب الله علمه عن العباد مراد از ما حجب الله افعال است. این روشن است این را قبلا توضیح دادیم که موضوع افعال است نه مراد احکام. و مفاد این روایت این هست که آن چیزی که علمش را از بندگان مرتفع کرده است فهو مرفوع عنهم، موضوع عنهم. این موضوع عنهم بستگی دارد که مراد از افعال، افعال قبل از وجود باشد یا بعد از وجود باشد. اگر افعال قبل از وجود باشد موضوع عنهم یعنی تکلیف ندارد. اگر افعال بعد از وجود باشد یعنی نسبت به آنها گیر ندارند. مسئولیتی از قبال آنها ندارد. به گردنشان سنگینی نمی کند آن افعال. کأنه خود فعل به گردن انسان هست. این می گوید مثلا شرب خمر را اگر شما نمی دانید، نمی دانید یعنی چه؟ یعنی حکمش را نمی دانید فرض این است که ما حجب الله علمه مراد این هست که آن فعلی که حکمش را نمی دانید مرفوع است. یعنی اگر یک عملی از شما سر زد که این عمل، حکمش را نمی دانستید و این عمل از شما سر زده است نسبت به

او مسئولیت ندارید. نسبت به او مسئولیت ندارید یعنی پای شما نوشته نمی شود و گریش نیستید و نمی خواد اصلا آن بحث نوشتن در نامه عمل را به دلالت مطابقی پایش را وسط بکشند.

سوال: بحث این است که اخبار از .....

پاسخ: عیب ندارد آن که هست. بحث این بود که آیا احکام وضعیه را می گیرد یا خیر. عرض کردم ثمره اینها این بود که در مورد اینکه احکام وضعیه برداشته می شود که هر دوی آن این مطلب هست. بحث این بود اگر گفتیم که این ناظر به رفع مسئولیت بعد از انجام عمل هست دیگر به حکم وضعی کاری ندارد. فقط مربوط به حکم تکلیفی است. اگر گفتیم قبل از عمل است، احکام وضعیه ای که یک نوع شغل ذمه ای یک نوع گردن گیری ای یک مشکلی برای انسان ایجاد می کرد انها را شامل می شد.

سوال: مسئولیت یعنی مؤاخذه...

پاسخ: مسئولیت یعنی گیر هایی که شیء ایجاد می کند. گیرهایی که از ناحیه خدا باشد. کفاره

سوال: اگر کلی بگوییم مسئولیت باز می تواند احکام وضعی را بگیرد

پاسخ: نه، ضمان اینها ربطی به انجام عمل ندارد. ببینید بحث سر این هست.

سوال: بعد از شکست ضامن است. مثلا ظرفی شکست ضامن..

پاسخ: بحث این است که آیا خود آن به گردن من هست یا یک تکلیف دیگری از آن به گردن من می آید. ببینید یک موقعی ما می گوییم که آن چیزی که شما نمی دانید آن چیز به گردن شما نمی آید. در احکام وضعیه گاهی اوقات یک فعل خارجی که تحقق پیدا می کند آن فعل خارجی موضوع می شود برای یک سری تکالیفی که وضعا به گردن من می آید. آن خیلی روشن نیست که ناظر به ان جایی باشد که آن عمل خارجی موضوع برای انجام یک اشیائی باشد.

سوال: حدیث رفع هم همین کار را می کرد دیگر...

پاسخ: حالا به آن هم می رسیم.

سوال: .....همین را می گوید دیگر. استدلال می کنم برای ضمان به .... خب می گویند چیزی که عینی که بود بر عهده اش است الآن. بعد حالا که بر عهده اش است نتیجه اش ضمان به مثل می شود...

پاسخ: عیب ندارد به این معنا که ما بگوییم آن علی الید ما اخذت می گوید آن چیزی که گرفته است الآن به گردن انسان هست. اما اینکه فرض کنید که ما بگوییم که بحث این است که آن فعل خارجی که از من سر زده است بدون اینکه علم داشته باشم. آن فعل خارجی که بدون اینکه علم داشته باشم این گردن گیر من هست. یعنی در قبال این فعل من مسئولیتی داشته باشم. آیا این آن چیزی که اگر جایی آن فعل خارجی موضوع باشد برای یک شیء سخت. حکم شرعی که شارع مترتب بر او می کند. آیا این را شامل می شود یا نمی شود خیلی روشن نیست. یک سری چیزهایی هست که مؤاخذاتی هست که بر شیء هست. آن مؤاخذات را حالا از نوع کفاره باشد یا از نوع عقاب دنیوی یا اخروی باشد و امثال اینها آن را ممکن است ما بگوییم که ظهور دارد و اینها را می گیرد. اما اینکه بخواهیم بگوییم تمام افعالی که مترتب بر آن فعل خارجی هست، همه آنها را شامل می شود ولو از سنخ ضمان باشد و امثال اینها. خیلی روشن نیست حالا این توضیح بیشترش در چیز حاج آقا هست که بعضی چیزها لازمه فعل اختیاری است. آن در همان حدیث رفع قلم مراجعه بفرمایید ایشان انواع اقسامی کرده اند. ایشان می گویند که این حدیث رفع قلم ظهور در وضعیات ندارد، رفع قلم که آنجا روشن است که یعنی روشن که یعنی آن جوری که ما استدلال می کردیم می گفتیم که قلم، قلم مؤاخذه نه، بلکه قلم نوشتن در نامه سیئات است. استظهار می کردیم که رفع قلم اصلا ناظر به نوشتن در نامه سیئات و امثال اینها هست. آن چیز هایی که ناشی از کار خلاف هست. البته ممکن است آنجا بگوییم که خود قلم خصوصیتی دارد که وضعیات را نمی گیرد. اینجا ممکن است بگوییم که نه چون قلمی در کار نیست ممکن است بگوید که ما حجب الله عن العباد فهو موضوع عنهم. آن چیزی که خداوند از بندگان آن را پنهان کرده است، آن از گردنشان برداشته می شود. البته خصوص ضمان و اینها یک بحث های دیگری وجود دارد. ممکن است بگوییم که ناظر به حق الله و اینها است. اما آن چیزهایی که

حق الناس در کار هست آنها ربطی به خدا ندارد. یعنی اگر خدا یک تکلیفی به گردن عباد قرار می دهد و عبا د نمیدانند خدا نمی تواند آنهایی که عباد نمی دانند آن چیزهایی که مربوط به خودش است مؤاخذه هایی که حق الله ای است آنها را بگوییم، مشکل است که بحث ضمان و اینها را در بحث داخل کنیم. این بحث تمام است.

خلاصه کلام من این بحث را جمع بندی کنم ما در حدیث حجب عرضمان این هست که اولا حدیث حجب مربوط به تکلیف بما لا یطاق است و ربطی به این بحث ندارد بالمرّه. اگر هم به این بحث مربوط باشد، مربوط به آن اشکال مرحوم شیخ ما سکت الله اشکال واردی هست و مربوط به بحث برائت نیست به خاطر آن اشکالی که مرحوم شیخ کرده اند. اگر هم مربوط به بحث برائت باشد، احکام تکلیفیه را فقط شامل می شود. احکام وضعیه مثل ضمان و امثال اینها را شامل نمی شود. عمده شاید نکته ای که در مورد ضمان و امثال اینها را نمی گیرد، این است که این تکلیف ناظر به چیزهایی هست که مسئولیت از جانب خدا می آید. اما چیزهایی که مربوط به حق الناس و اینها باشد آنها را نمی گیرد. بله شاید اگر احکام وضعیه ای که ناظر به حق الناس و اینها باشد مثلا بگوییم قضا را آیا می توانیم با این رفع قضا کنیم یا نمی شود رفع قضا کرد. آن این است که آن به هر حال مسئولیتی هست که ناشی از عمل هست. شاید نسبت به، بشود تفصیل قائل شد بین آن چیزهایی مثل ضمان که از حق الناس هست و قضاء عبادات که حق الله است. حالا فرض فی فرض فی فرض.

من به نظرم رسید که حالا که بحث به اینجا رسید مناسب است بعدش حدیث رفع را بحث کنیم به دلیل شباهت هایی که بعضی نکات حدیث رفع به حدیث حجب دارد. ولو حدیث رفع یک بحث مفصلی دارد ولی عیب ندارد ما بحث حدیث رفع را بحث های روایت های دیگر یک مقداری مدل بحثی اش کمی فرق دارد با مدل بحثی، بعضی تعبیر های حدیث رفع اصلا با تعبیر وُضِعَ است. حدیث رفع یکی از تعبیراتش است. اصلا همین وضع است این را هم یادم رفت این را هم بگویم. اینکه ما میگفتیم مربوط به رفع مسئولیت است احتمال دارد که مربوط به رفع مسئولیت باشد حدیث رفع هم باید در بحثمان بیاوریم. یکی از مواردی که ممکن است ما استظهار کنیم که مربوط به رفع تکلیف نیست، رفع مسئولیت نسبت به عمل انجام شده باشد حدیث رفع است. تا مفاد حدیث رفع مشخص نشود آن

حدیث حجب هم روشن نمی شود. این همین نکته ای بود که به نظرم رسید که ما حدیث رفع را از فردا انشاءالله شروع کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد